

تأملی در ماهیت خدای دکارتی

از دیدگاه فلسفه اسلامی

(۱)

مقدمه

نشان می‌دهد. در این میان تلاش وی برای سیر از صفات خدا برای اثبات وجود او اهمیت خاصی دارد.

در مقابل، در فلسفه اسلامی، بحث صفات الهی دارای جایگاه بسیار مهمی است. فلاسفه اسلامی ضمن ارائه تقسیمات متنوعی از صفات خدا، چون تقسیم به ثبوتی و سلبی، ذاتی و فعلی، حقیقی و اضافی و غیره، دیدگاه‌های بسیار مهمی درباره صفات خدا دارند، اما بر عکس دکارت، سیر آنها از وجود خدا به صفات اوست. از این رو بواسطه برخی وجوه تشابه و اختلاف درباره صفات خدا از دیدگاه دکارت و فلاسفه اسلامی، در این مقاله تلاش می‌شود تا برخی صفات خدای

در فلسفه غرب، دکارت منشأ تحولات و بوجود آمدن اندیشه‌های مهمی گردیده است که یکی از آنها نحوه نگرش به خدا می‌باشد یعنی الهیات دکارت بعد از او، هم در عقل‌گرایانی چون اسپینوزا، لایب‌نیتس و مالبرانش و هم در تجربه‌گرایانی چون لاک، بارکلی، هابز و هیوم تأثیر زیادی گذاشته است. دکارت در آثار اصلی خود، چون تأملات، اصول فلسفه و پاسخ به اعتراضات، ضمن طرح دو برهان علامت‌تجاری و وجودی برای اثبات وجود خدا، بحث‌های زیادی درباره صفات و ویژگی‌های خدا دارد که هم دیدگاه خاص او و هم تأثیرپذیری او را از کلام مسیحی

واقعاً چیز دیگری وجود داشته باشد) آفریده است.^(۱) و ادامه می‌دهد که این مفهوم، ذاتی است کامل مطلق و نامتناهی و مفهومی است کاملاً حقیقی، زیرا اگر چه می‌توان تصور کرد که چنین ذاتی وجود نداشته باشد، اما نمی‌توان تصور کرد که این مفهوم از هیچ امر واقعی حکایت نمی‌کند.^(۲)

او در تأمل پنجم خدا را موجودی می‌داند که اقتضای ماهیتش موجود بودن است، به عبارت دیگر همان طور که سه ضلع داشتن ذاتی مثلث است، وجود داشتن هم ذاتی خداست و نیز از آنجا که تصور دو یا چند خدا محال است، خدا در نظر او واحد می‌باشد و به وضوح و تمایز درمی‌یابد که ضرورت دارد تا خدا از ازل بوده و تا ابد هم موجود باشد. و نهایتاً این که خداوند چون موجودی است که کمال مطلق می‌باشد باید بی‌نهایت صفات داشته باشد. همچنین دکارت در ادامه بحثش بعد

دکارتی از دیدگاه فلسفه اسلامی مورد بررسی قرار گرفته و در آخر ماهیت خدای دکارتی تبیین گردد.

الف. صفات خدا در نظر دکارت

دکارت در مواضع و موارد فراوانی بر صفات خداوند از جنبه‌های گوناگون اشاره می‌کند خصوصاً وقتی که وی، بعد از بررسی افکار و اندیشه‌های خود به تقسیم آنها می‌پردازد و در تقسیم تصورات و در بررسی تصورات فطری، تصور و مفهوم خدا را مورد بررسی قرار می‌دهد. او برای این مفهوم ویژگی‌های فراوانی را در نظر می‌گیرد و معتقد است که تمام ویژگی‌ها و صفاتی که در این مفهوم وجود دارد در متعلق و علت خارجی آن هم قرار دارد، وی در تأمل سوم می‌گوید: «مراد من از کلمه خدا جوهری است نامتناهی، سرمد، تغییر ناپذیر، قائم به ذات، عالم مطلق، قادر مطلق که خود من و هر چیز دیگر را (اگر

۱. دکارت، تأملات، ترجمه احمد احمدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۹، ص ۵۰.

۴۹

۲. همان، ص ۵۱.

از اثبات وجود خدا به این نتیجه می‌رسد که خداوند فریبکار نیست و چون او، یعنی دکارت، خود را ناقص و مخلوق می‌داند در نتیجه صفت دیگر خدا را خالق بودن می‌داند. بنابراین می‌توان صفات مورد نظر دکارت را از نظر وی به دو دسته تقسیم کرد، صفات ثبوتی و صفات سلبی، در این تقسیم‌بندی خالقیت، قادریت، عالمیت، مطلقیت، سرمدیت، ازلیت، ابدیت و غیره از صفات ثبوتی و عدم فریبکاری، تغییر ناپذیری، بساطت، و غیره از صفات سلبی می‌باشد.

۱. نامتناهی

قبل از این که صفات مورد نظر دکارت را مورد بررسی قرار دهیم، لازم است روی این نکته تکیه شود که در میان صفاتی که وی برای خدای خود در نظر می‌گیرد، نامتناهی بودن، نوعی اولویت و تقدم بر صفات دیگر دارد. دکارت در برهان علامت تجاری بعد از بررسی مفهوم خدا در ذهن خود، نتیجه می‌گیرد که این مفهوم

فطری، واضح و متمایز، حقیقی و دارای واقعیت نامتناهی است که از خدایی که قادر کل، عالم کل و خالق کل است حکایت می‌کند. وی در بررسی این مفهوم بر روی کامل محض یا همان نامتناهی بودن تأکید خاصی دارد و حتی ویژگی‌های مفهوم نامتناهی و این که آن مفهوم، مقدم بر ما بوده، دارای واقعیت ایجابی است و از علتی نامتناهی حکایت می‌کند، ذکر کرده و برای هر چه واضح‌تر کردن آن، آن را با مفهوم متناهی و نامحدود مقایسه می‌کند.

در نتیجه در نظر دکارت صفت نامتناهی برای خدا، صفتی است که در آن هیچ قیدی و حدی از هیچ لحاظی برای آن نمی‌توان در نظر گرفت. او در کتاب اصول فلسفه، اصل ۲۷ در تعریف نامتناهی می‌گوید: «اصطلاح نامتناهی را فقط به خدا نسبت می‌دهیم نخست برای این که هیچ‌گونه حدی در کمالات او نمی‌یابیم و اطمینان داریم که او هیچ نوع حدی نمی‌تواند داشته باشد».^(۱)

بنابراین در نظر دکارت نامتناهی بودن

هر چیزی علتی دارد، عدم علت چیزی قرار نمی‌گیرد، تقدم علت بر معلول، همان قدر واقعیت که در معلول هست باید حداقل همان اندازه در علت هم باشد، اصل علیت فاعلی و غایی، امتناع تسلسل علل، علیت در مورد خدا و موارد دیگر که وی در جای جای فلسفه خود از آنها استفاده‌های شایانی می‌کند.

دکارت در اصل علیت، بر علیت فاعلی تأکید خاصی دارد و در علیت فاعلی نیز متعرض علیت در خدا شده و به عبارت دیگر او علیت را به خدا هم سرایت می‌دهد. و همان طور که درباره هر موجودی از علتش سؤال می‌کند از علت خدا هم سؤال می‌کند، وی این اصل را از اصول موضوعه یا متعارفه و یا آرای عام می‌داند و آن را چنین بیان می‌کند: «درباره هر موجودی می‌توان پرسید که علت وجودی آن چیست. این سؤال را حتی درباره خدا هم می‌توان مطرح کرد، نه به این جهت که او برای وجود داشتن محتاج علتی است، بلکه از آن لحاظ که عظمت ذات وی علت یا دلیل این است که چرا او

خدا به معنای داشتن همه صفات دیگر است، اولین صفت اصلی خدا نامتناهی بودن است. پس نامتناهی، تقدم ذاتی و منطقی و تأخر زمانی نسبت به خدا دارد. یعنی خدا باید همه صفات دیگر را تك تك داشته باشد تا نامتناهی شود و حتی اگر یکی از این صفات را نداشته باشد نامتناهی نیست و اگر صفت نامتناهی برای خدا ثابت باشد به طور طبیعی همه صفات را باید داشته باشد یعنی نامتناهی بودن خداوند مساوی با سرمدی، ازلی، ابدی، عالم کل، قادر کل، و... بودن است.

۲. علیت در خدا

علیت یکی از مباحث و محورهای اصلی نظریه دکارت در اثبات وجود خدا است، و در واقع نقش اساسی در مابعدالطبیعه دکارت دارد، و مبنای انتقال از شناخت به هستی است. دکارت در اصل علیت خود اصول کلی دارد که در تمام سیستم و نظام فلسفی وی به طور محوری ایفای نقش می‌کنند، اصولی مانند: پرسش از علت هر چیز، یا این که

برای وجود داشتن نیاز به هیچ علتی ندارد.^(۱) بنابراین برای دکارت مسلم است که در خدا هم علت جاری است و خدا نیز دارای علت فاعلی است، منتهی در نظر او عظمت ذات خدا دلیل بی‌نیازی یا علت بی‌نیازی از علت است.

از سوی دیگر دکارت از جمله فیلسوفانی است که در فلسفه وی علت غایی حذف شده و یا مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. وی در کتاب اصول فلسفه (اصل ۲۸) تأکید دارد که در علت غایی امور و موجودات و افعال خدا نباید تحقیق کرد، زیرا که بر طبق نظریه دکارت ما از درک افعال الهی و غایات آن عاجز هستیم و خدا هم ما را به مشورت خانه خود راه نمی‌دهد. در نتیجه ما به طور طبیعی از درک افعال الهی عاجز هستیم پس به جای تفحص در علل غایی افعال خدا فقط باید در علل فاعلی تحقیق کنیم.

دکارت حتی در اصل ۲۵ اصول فلسفه از تبیین اموری که برای او وضوح و

تمایز کافی ندارند ولی آفریده خدا هستند سرباز می‌زند، چون آنها را برای حد طبیعی عقل خود دیده و بر اعتقاد به همان صورت، بدون هیچ‌گونه چون و چرایی تأکید دارد، او در همان اصل می‌گوید: «اگر خدا بعضی حقایق ذات خویش، مانند رموز تجسد و تثلیث را که برای حد طبیعی عقل ماست در پرتو عنایت خود به ما یا به دیگران بنماید، ما هیچ اشکالی در اعتقاد به این رموز نخواهیم داشت، گرچه شاید نتوانیم این رموز را با وضوح تمام ادراک کنیم، زیرا از عظمت ذات خداوند و نیز از عظمت خلقت او عجیب نیست که بسا چیزها که برای حد تصور ماست وجود داشته باشد».^(۲)

دکارت علت غایی و نیز علت مادی را در فلسفه خود به کنار می‌نهد. شاید یکی از دلایل این که او دچار پذیرش تناقض‌های عجیب می‌شود همین حذف علت غایی است، وی در علت فاعلی، با ذات، وجود، افعال، صفات و خلاصه همه

۱. علی موسایی افضلی، مبانی فلسفه دکارت به روش هندسی، شریعه خرد، ص ۳۸۹.

۲. دکارت، اصول فلسفه، ترجمه منوچهر صانعی، تهران، ص ۲۴۳.

جوانب خداوند سر و کار دارد اما در علیت غایی که بیشتر با افعال انسانی هم ارتباط دارد هیچ کاری با افعال خدا ندارد و هر چیزی را به طور اعتقادی کاملاً قبول دارد حتی اگر تناقض عقلی محض باشد.

۳. راستگویی یا فریبکار نبودن و خلقت خداوندی

فریبکاری یکی از صفاتی است که به طور گسترده توسط دکارت در جای جای تأملات و نیز آثار دیگر او مورد بررسی قرار می‌گیرد. او از فریب و حيله تعريف روشنی را ارائه می‌دهد، به این معنا که فریب، قدرت و توانایی هر شخص بر فریفتن دیگران است، و چون خطا هم با فریب ارتباط دارد آن را هم مثل فریب تبیین می‌کند و می‌گوید: «خطا به عنوان خطا چیزی واقعی نیست که به خداوند مرتبط باشد بلکه فقط نقص است، بنابراین برای آن که مرتکب خطا شوم لازم نیست خداوند قوه‌ای

مخصوص برای این منظور به من داده باشد».^(۱)

بنابراین در نظر دکارت هرگونه فریب و نیرنگ، خود نوعی نقص بوده و محال است که در خدا باشد هر چند که قدرت بر فریبکاری خود نشانه هوشیاری یا توانایی باشد. همچنین دکارت وقتی در بررسی تصورات خود به تصورات فطری می‌رسد و ملاحظه می‌کند که مفهوم خداوند، مفهومی فطری و دارای کمال نامتناهی و تمام صفاتی است که برای او شایسته است، نتیجه می‌گیرد که چنین خدایی نمی‌تواند فریبکار باشد زیرا فریب، حيله و نیرنگ، نشانه نوعی نقص می‌باشد.^(۲)

صفت دیگری که دکارت بر آن تأکید دارد خلقت یا خالق بودن خداوند است، او خود و اشیای دیگر را به لحاظ این که دارای همه کمالات نیست و بعضی کمالات در آنها به طور بالقوه هست و نقایص فراوانی دارند، وابسته به علتی می‌داند، که آن علت

۱. دکارت، تأملات، ص ۶۱.

خالق ما و ما مخلوق آن هستیم، دکارت رابطه خالق خود و مخلوقات را به رابطه صنعت‌گر و صنعت او تشبیه می‌کند که اثر هنر و فکر صنعت‌گر در صنعت او باقی و نمایان است، از این رو اثر کار و هنر خدا در ما که صنعت او هستیم آشکار و نمایان است و بین ما که مخلوق هستیم و خدا که خالق است، مماثلت و تشابه خاصی وجود دارد.^(۱)

دکارت قدرت خلقت و خالقیت خدا را در تمام امور و مسایل عالم جاری و ساری می‌داند، و اعتقاد دارد از آنجا که اراده الهی نامتناهی است قدرت خالقیت او شامل هر چیزی می‌شود. خدا حتی می‌تواند چیزها یا حقایقی را که ما محال یا غیر عقلی می‌دانیم بیافریند زیرا قدرت خدا نامتناهی بوده و بر هر چیز تعلق می‌گیرد. او در اصل ۴۰ کتاب اصول فلسفه، می‌گوید «اما آنچه تاکنون راجع به خدا آموخته‌ایم اثبات می‌کند که قدرت او چنان عظیم است که اگر فکر کنیم که ما هرگز

قادر به انجام کاری که او مقدر نکرده است خواهیم بود گناه بزرگی را مرتکب شده‌ایم».^(۲)

نظریه خلقت خدا به طور برجسته‌تر در تأمل سوم، تقریر دوم برهان علامت تجاری آشکار می‌شود، آنجا که دکارت مسلماً خود را مخلوق موجودی می‌داند و از خالق خود از آن جهت که مفهوم خدا در او است پرسش می‌کند. به عبارت دیگر با توجه به مفاد این برهان می‌توان به این نتیجه رسید که در اندیشه دکارت خالق بودن خدا اصلی مسلم و غیر قابل برهان است زیرا دکارت خود را مسیحی معتقد می‌داند و خیلی از اصول فلسفه وی مأخوذ از تفکر فلسفی مدرسی است.

حال با مقایسه دو صفت خالقیت وعدم فریبکاری و از سوی دیگر کمال محض بودن خدا، این پرسش مطرح می‌شود که اگر خدا موجودی است دارای کمالات نامتناهی و قادر بر خلق هر چیزی، حتی چیزهای محال و غیر عقلی،

۱. دکارت، تأملات، ص ۵۷.

۲. دکارت، اصول فلسفه، ص ۲۵۱.

و حيله را دخيل بدانيم ديگر او خدا نيست
 زيرا صفات کمال و نامتناهي او نقض شده
 و او ديگر کامل نامتناهي نمي شود و از خدا
 بودن ساقط مي گردد. اما اين که دکارت
 قدرت خدا را بر هر چيزي حتى خلق حقايق
 متناقض نسبت مي دهد، اين مسئله ظاهراً
 ارتباطي با فريکار بودن ندارد، زيرا در نظر
 دکارت داشتن قدرت بريك کار و انجام
 دادن آن دو چيز مختلف است. در نتيجه
 در نظر دکارت خدا داراي اين قدرت است
 که فريب دهد، اما نمي فريبد زيرا فريب
 نقص است و نيز خدا داراي قدرت خلق
 حقايق متناقض است، اما حقايق متناقضي
 که ما با عقل خدا دادی آن را درك کرده
 باشيم نيافريده است. در نتيجه چون خدا
 فريب نمي دهد نمي توان گفت او فريکار
 هست، هر چند اين مسئله در نظريه دکارت
 کاملاً تبیین نشده که اگر ما خدا را کاملاً
 قادر به خلق هر حقيقتي، حتى حقايق
 متناقض بدانيم، در آن صورت اصلاً
 نمي توانيم تشخيص دهيم که درباره خدا
 (ويا حتى ديگران) چه عملي فريب است يا
 نيست، چون عمل و فعل خداست و ما

چگونه مي توان يقين کرد که وي فريکار
 نباشد، و در تمام اعتقاداتي که ما داريم،
 ما را فريب نداده باشد، و با چه برهاني ما
 مي توانيم نتيجه بگيريم که او نمي تواند و
 نبايد فريکار باشد؟

پاسخ دکارت به اين پرسش ها بر
 اساس نوع نگرش او به مفهوم خدا و صفات
 اوست، دکارت وقتي که مفهوم خدا را مورد
 بررسي قرار مي دهد به اين نتيجه مي رسد که
 اين مفهوم، مفهومي واضح، متمايز،
 فطري، حقيقي، نامتناهي و حکايت کننده
 کمالات نامتناهي خداست. و بعد که خدا
 را ثابت مي کند نتيجه مي گيرد که خدا
 موجودی است که داراي همه اين کمالات
 به طور بالفعل است. يعني خدا موجودی
 است که به طور بالفعل نامتناهي، عالم
 کل، قادر کل، خالق کل، سرمدی، ازلی
 و ابدی است و خدایی که داراي چنين
 صفاتي باشد محال است که فريکار و
 حيله گر باشد، زيرا حيله گري کردن نشانه
 وجود نقص در موجود است که به وسيله
 عمل فريب، مي خواهد آن نقص هستي را
 بپوشاند. در حالي که ما اگر در خدا فريب

باید اعتقاد داشته باشیم که فعل خدا، فعل حقیقی و درست است. مگر این که ما معتقد شویم که قدرت خدا بر محالات و اموری که نقص هستند تعلق نمی‌گیرد. چون اگر تعلق گیرد موجب نقص در خدا و تناقض حاصل می‌شود و خدا از آن رو که خداست شمول قدرتش بر کمالات و جنبه‌های وجودی است نه نقایص و جنبه‌های عدمی.^(۱)

مسئله دیگری که درباره خلقت ما و تشابه ما نسبت به خالق توسط دکارت مطرح شده این است که در نظر وی خداوند ما را به صورت و مثال خود آفریده، همان طور که صنعت‌گر صنعت خویش را آفریده و بر آن مهر و علامت گذاشته است. به عبارت دیگر در بیان دکارت «خداوند به هنگام آفرینش من این مفهوم را در من نهاده تا همچون نشانه‌ای باشد که صنعت‌گر بر صنعت خویش می‌زند، همچنین لازم نیست، این نشانه، چیزی

متفاوت با خود صنعت باشد اما تنها از این لحاظ که خداوند مرا آفریده است کاملاً قابل قبول است که به وجهی مرا به صورت و مثال خویش آفریده باشد».^(۲)

این نظر دکارت از آن روست که وی اعتقاد دارد معلول باید با علت مشابهت داشته باشد یعنی از آنجا که تمام کمالاتی که در معلول هست در علت هم باید باشد، باید وجه تشابهی محسوس و معقول بین این دو وجود داشته باشد یعنی از آنجا که تمام کمالاتی که در معلول هست در علت هم باید باشد، باید وجه تشابهی محسوس و معقول بین این دو وجود داشته باشد. هر چند وقتی ما استدلال می‌کنیم که علت در بعضی مواقع باید کمالات معلول را به نحو متعالی‌تر داشته باشد این نظریه تشابه دچار مشکل می‌شود. از این رو مرسن در دست پنجم اعتراضات بر این نظریه دکارت اعتراض کرده و می‌گوید: در این نظریه دکارت نوع شباهت، نوع علامت

2. Dauler Margaret, Wilson, Destartes, London and Newyork, Routledge and Kegan Paul, libd.128-133.

آن، چگونگی شباهت داشتن، چگونگی شناختن آن شباهت، در ماده یا در صورت و غیره مشخص نیست، مگر این که دکارت تصور انسان انگارانه‌ای از خدا داشته باشد، زیرا از آنجا که انسان خاک آلود، جسمانی و فناپذیر است، در حالی که خدا ابدی، غیر جسمانی، وسیع و کامل‌ترین و با شکوه‌ترین است، چه وجه شباهتی میان انسان و خدا می‌توان پیدا کرد؟ همچنین شما فرزند خدا نبوده یا در طبع او دخالتی ندارید بلکه صرفاً بوسیله او خلق شده‌اید، حتی هنوز نتوانسته‌اید ثابت کنید که آفریده اوهستید. (۱)

دکارت در پاسخ، مقایسه خلقت الهی و ما را با مقایسه تولید فرزند از پدر، تا حدودی دقیق‌تر دانسته و می‌گوید: معمولاً نوعی شباهت بین صاحب اثر و اثر او وجود دارد. از آنجا که بین اثر و صاحب اثر تفاوت و اختلافی آشکار وجود دارد نوعی شباهت هم وجود دارد، هر چند که

اثر از صاحب اثر پست‌تر و معلول آن می‌باشد، بنابراین میان هر معلولی با توجه به نوع خلقتی که در او نهاده شده شباهت خاصی با خدا وجود دارد که این شباهت را می‌توان میان والدین و فرزندان مختلف آنها در نظر گرفت. (۲)

از نوع نظریه دکارت درباره تشابه خالق و مخلوق و بحث دکارت درباره اصل تکافوی علی و اعتراضاتی که بر او وارد شده است، چنین مستفاد می‌شود که نظریه تشابه دکارت، تشابه در ماده نیست بلکه بیشتر در صورت یا صفات است یعنی خداوند از آن جهت که خالق ما است و ما مخلوق او، بعضی از ویژگی‌های خود را اما در سطح نازل‌تر در ما به ودیعه نهاده است.

ب. صفات خدا در فلسفه و حکمت اسلامی

شناخت صفات خدا با توجه به محدودیت‌ها و نقص‌ها و عیوبی که در

1.Descartes, Objection and Replies, Translated by John Cottingham, Robert Stoothoff, Dougald Murdoch, Cambridge University Press, Ibid, p.213-214.

2.Ibid, p.256.

انسان و توانایی عقل او وجود دارد به طور کامل امکان ندارد. زیرا ابزار کار عقل مفاهیم ذهنی است و اساساً عقل همان نیروی درک کننده مفاهیم کلی است که این مفاهیم به دو دسته مفاهیم ماهوی یا معقولات اولی و دسته دیگر مفاهیم حضوری که به وسیله ادراک شخصی و حضوری به دست می آید تقسیم می شود. و لذا تمام شناخته‌های انسان از سنخ این مفاهیم است و چون این مفاهیم ماهوی بوده نشانگر محدودیت‌های موجودات امکانی هستند که قابل اطلاق و عمومیت به خدا نیستند. اما این مفاهیم عقلی در صورتی که از وسعت و کلیت کافی برخوردار و از نقص و امکان به دور شوند می‌توانند وسیله‌ای برای شناخت صفات خدا و افعال الهی قرار گیرند، مانند مفاهیم واجب الوجود و خالق و رب و سایر صفات که با نوعی مسامحه بر خدا قابل اطلاق هستند. اما این مفاهیم دارای نوعی تشکیک می‌باشند و مصادیق مختلفی را دربر دارند و مصادیق آنها در مورد خدا با

مصادیق آنها در موارد دیگر تفات اساسی دارند مثل علم خدا و تفاوت آن با علم انسان که این تفاوت قابل سنجش و اندازه‌گیری نیست زیرا بین صفات انسان متناهی و صفات خدای نامتناهی هیچ‌گونه امکان مقایسه وجود ندارد. به همین دلیل در لسان ائمه معصومین علیهم‌السلام صفات خدای تبارک و تعالی با قید تنزیه و نفی مشابهت با صفات مخلوقین بکار می‌رود و گفته می‌شود «عالم لا کعلمنا قادر لا کقدرتنا» که این همان معنای سخن خدای تبارک و تعالی است که «لیس کمثله شیء»^(۱).

به طور کلی در فلسفه اسلامی برای خداوند تبارک و تعالی صفاتی که وجود دارد از جهات مختلفی مورد نظر است گاهی آن را به صفات ثبوتیه و سلبی، گاهی به ذاتی و فعلی و صفات ثبوتی را به حقیقی و اضافی و نیز صفات حقیقی را به حقیقی محض و حقیقی دارای اضافه تقسیم می‌کنند.

صفات ذاتیه آن دسته از صفاتی هستند که برای انتزاع آنها و اتصاف آنها به

۱. محمدتقی مصباح بزدی، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۷، ج ۱،

واجب تعالی نفس ذات واجب کفایت می‌کند و نیازی به در نظر گرفتن چیزی بیرون از ذات واجب و مقایسه آن با ذات او نیست. صفاتی مانند حیات و علم و قدرت از این قبیل است. اما صفات فعلی، صفاتی هستند که تا امری بیرون از ذات خداوند فرض نشود واجب تعالی به آن صفت متصف نمی‌شود. بنابراین صفات فعلی صفاتی هستند که ذات به تنهایی برای اتصاف به آنها کفایت نمی‌کند، بلکه باید چیزی غیر از ذات الهی فرض شود و آنگاه رابطه آن با ذات در نظر گرفته شود و سپس از این رابطه خاص صفت بدست می‌آید. برخی از صفات فعلی خداوند عبارتند از: ربوبیت، رقیب بودن، صنعت، مالکیت و... خلقت، رازقیت، جود، غفران. (۱)

حکمای اسلامی و فلاسفه اعتقاد دارند که ذات واجب واقعاً به یک سلسله صفات متصف می‌شود ولی این دلیل بر این نیست که لزوماً صفت باید مغایر با موصوف باشد بلکه دلیل است بر این که صفات

واجب عین واجب است. (۲)

به عبارت دیگر فلاسفه اسلامی عقیده دارند که واجب بالذات چون علت تامه‌ای است که هر موجود ممکن، بدون واسطه و یا با یک یا چند واسطه، بدو منتهی می‌گردد، بدین معنا که حقیقت واجبی خودش علت همه موجودات است و در مقام و مرتبه علیت خود، همه کمالات معلول را به گونه‌ای برتر و شریف‌تر دارا می‌باشد و چون واجب تعالی وجود صرف است و هیچ عدمی در او راه ندارد لذا در ذات او جهات متعدد و حیثیات متغایر راه ندارد، یعنی هر کمال وجودی مفروض در واجب تعالی عین ذات او است. پس در واجب، بین صفات و ذات، عینیت کامل هست و هیچ گونه دوگانگی راه ندارد. در واقع از آن جا که ذات واجب، ذاتی نامتناهی صرف، بسیط، بحث و محض می‌باشد، جایی برای صفاتی دیگر وجود ندارد تا زاید بر ذات او باشد.

۱. علامه طباطبایی، بدایة الحکمة، ترجمه و شرح علی شیروانی، تهران، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۴ جلد، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۸۶-۸۷.

۲. استاد مطهری، شرح منظومه، تهران، انتشارات حکمت، چهار جلد، ج ۲، ص ۷-۱۵۶.